



پیشنهاد اسم کتاب از مهدی یزدانی خرم بود. خود من اولین اسمی که برای کتاب انتخاب کردم «تهران ۴۴» بود

کسی مثل شاه جلوی چشم‌تان بوده، تصویر پوچ و تهی‌ای بوده است. به هر صورت جواب سؤال شما اینجاست که من این دوره را دیده و در آن زندگی کرده‌ام. اطلاعات من درباره آن حال و هوا و حضور دائمی شخصیت سیاسی یک کشور جلوی چشم مردم، در نوشتن این رمان برایم جذاب بود؛ اما مسأله دیگر این است که به هر حال آنچه که در کتاب آورده‌ام همگی مبتنی بر مستندات تاریخی هستند. مثلاً وقتی درباره ترور شاه حرف می‌زنم همه چیز با ذکر جزئیات و مستندات تاریخی مطرح می‌شود، یا مثلاً درباره تاج‌گذاری و این‌ها... منتها یک اتفاق دیگری که همیشه از دوره پجگی با آن درگیر بوده‌ام این مسأله است که همان‌طور که گفتم پدر من هم مهندس بود و هم نظامی. پس بالطبع من هم در محیط‌های نظامی بزرگ شدم و تکبرهای نظامی‌گری، آن به صف شدن‌ها و نشان‌ها و جلال و جبروت‌ها را بسیار تجربه کرده‌ام. «تو در قاهره خواهی مرد» به نوعی توصیف آن نظامی‌گری‌ها و جاه و جبروت‌های پوچ و تو خالی‌ست. در واقع روحیه ضدنظامی‌گری یا نقد این مسأله در کتاب وجود دارد. نکته دیگری که از کودکی آزارم می‌داد مربوط بود به خانواده پدری‌ام. خانواده پدری من از شاهزاده‌های قاجاری هستند و من با این شاهزاده‌ها برخورد زیادی داشتم و همیشه هم با این سیستم کدایی مسأله داشتیم.

پس این تقابل و ضدیت قاجاری‌ها و پهلوی‌ها شاید در مورد شما هم شوخی‌شوخی جدی شده است...

نه. من اصلاً با این مسأله که یک نفر را از بچگی به عنوان شاه انتخاب کنند و بگویند تو شاه آینده خواهی بود کنار نمی‌آمدم و خیلی برایم مسخره به‌نظر می‌آمد و هنوز هم همین‌طور فکر می‌کنم. حال چه دوره قاجار باشد، چه پهلوی... من این چیزها را اصلاً نمی‌فهمم. ما از تیره فتحعلی‌شاه قاجار هستیم و با یکسری از نزدیکان خانواده پدرم که در این پزها هستند، به‌شدت همیشه مشکل داشته و دارم. نمی‌فهمم این اداها و پزها را. از این اشرافی‌گری و به رخ کشیدن قدرت و... این خطاب‌های بچه نوکر و کلفت و... همیشه حالت تهوع به من دست می‌داد و هنوز هم به آن تصویرها و ادبیات‌های مشمنزکننده که فکر می‌کنم اذیت می‌شوم. شما اگر همین امروز هم با من جایی بروید می‌بینید من به آدم‌های معمولی احترام بیشتری می‌گذارم تا کسی که عنوانی دارد یا درجه و مقامی از این دست. من به کرامت انسانی معتقدم. پسرعموی پدر من، محسن صدر، صدرا لاشراف، نخست‌وزیر شاه بود و طبیعتاً دور و برم اینها را می‌دیدم. تکبر اشرافی در این خانواده موج می‌زد و طوری به تیره قاجاری‌شان می‌بالیدند که... باورم نمی‌شد و نمی‌شود آدمی به چنین چیزهای پوچی اینقدر تفاخر داشته باشد.

جالب است که خود شما در صحبت‌های پیش از گفت‌وگو حرف از مرگ می‌زدید و مناسبات مرگ و... جمله‌هایی مثل «وقت کمی دارم» و... این کتاب هم سوز و عنوان و اشاره‌ای به مرگ دارد و... چرا؟

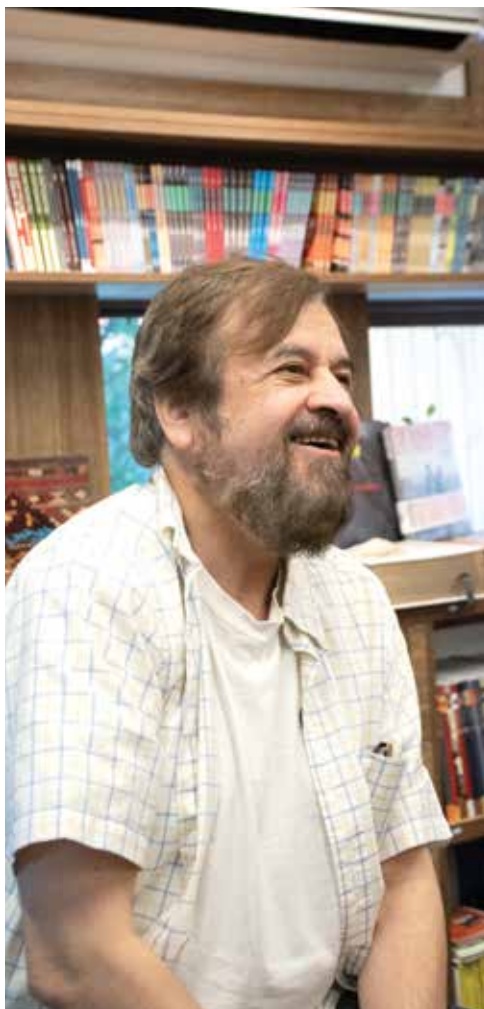
این را باید بگویم که پیشنهاد اسم کتاب از مهدی یزدانی خرم بود. خود من اولین اسمی که برای کتاب انتخاب کردم «تهران ۴۴» بود، چون وقایع کتاب در سال ۴۴ می‌گذرد ولی تاریخ در روایت به عقب و جلو می‌رود. با این حال حس کردم کمی به کتاب‌ها و فیلم‌های جاسوسی شباهت دارد این اسم. بعد اسم کتاب را گذاشتم «یک سال با شاهنشاه» که هنوز هم از این اسم بدم نمی‌آید اما در نهایت با این اسم نهایی شد. کتاب در نهایت، نقد قدرت، تجمل‌گرایی و اشراف‌زادگی است. نگاه خود من هم در واقع همین است که پشت این عناوین خالی و پوچ است. مثلاً صدام در خاورمیانه خیلی ماجراجویی کرد ولی آخرش در آن گودال گیر افتاد. یکی دو کتاب منتشر شده درباره صدام که دارم تلاش می‌کنم به دستم برسد و آنها را هم بخوانم. خب این موضوع هم برای من جذاب است.

عجیب و غریب و جذابی هستند؛ یا کتاب‌هایی درباره تیمور لنگ و دیگران. شما در این کتاب‌ها هم تاریخ را می‌بینید و هم ضعف‌ها و دلشوره‌ها و بلندپروازی‌های یک فرد را. با مثلاً شاید برایتان جالب باشد اگر بگویم کتاب «چنگیز خان» در دوره دانشجویی کتاب بالینی من شده بود. پس من با خواندن این کتاب‌ها به نوعی همیشه درگیر روایت بوده‌ام و این مسأله برایم جذاب بوده است.

چرا برای روایت این رمان تاریخی دوره شاه را انتخاب کردید؟

من در آن به دنیا آمدم و زندگی کردم. در کتاب‌های درسی ما همیشه عکس شاه، اول بود، در سینما سرود شاهنشاهی پخش می‌شد یا صفحه اول روزنامه‌ها و... این چهره بود که همیشه به چشم می‌آمد. شما این موتیف تکرار شونده را در نظر بگیرید که از بچگی با آن بزرگ می‌شوید تا به دانشگاه می‌رسید و تازه می‌فهمید چه خبر است. در دانشگاه دیگر وضع فرق می‌کند. درباره دیکتاتوریسم شاه حرف می‌زنند و... بعد هم که به انقلاب می‌رسیم و شاه از ایران می‌رود و می‌فهمیم بیمار است و با آن وضع در نهایت می‌میرد. متوجه می‌شوید تصویر قدرتی که از کودکی، از

در مدرسه «جهان تربیت» به ما اجازه نمی‌دادند کاغذ پاره کنیم و هنوز که هنوز است حیقم می‌آید کاغذ پاره کنم چون همچنان باور دارم خیلی‌ها هستند که حسرت همین کاغذ و قلم را دارند... به هر حال این طوری بزرگ شدم...



این اولین رمانی‌ست که شما نوشته‌اید و باید منتظر ماند و دید که آیا به اندازه کتاب‌های پیشین شما که درباره فوتبال است، مورد استقبال قرار خواهد گرفت یا نه. نکته‌ای که در دو کتاب قبلی شما هم مشخص است علاقه شما به روایت و روایتگری‌ست. قلم روانی دارید و مشخص است جنس کلمات را خوب می‌شناسید و تجربه‌ای در این حوزه دارید. جز نقدنویسی برای مجلات سینمایی و... سرچشمه علاقه‌تان به داستان و مستندنویسی و در شکلی کلی ادبیات از کجا شکل می‌گیرد؟

من فکر می‌کنم شما اغراق می‌کنید و البته از شما سپاسگزارم. واقعیت این است که پدر من مهندس بود اما بسیار بسیار اهل قلم و کتاب بود. از زمانی که به‌خاطر می‌آورم همیشه دور و بر من پر بود از کتاب و مجله. هنوز هم اگر خانه مادرم بیاید کتابخانه‌ای می‌بینید پر از کتاب‌های تاریخی و شعر و ادبیات و... از بچگی و قبل از اینکه سواد خواندن و نوشتن پیدا کنم عکس‌های کتاب‌ها را نگاه می‌کردم و عاشق این کار بودم و بعدها با «کیهان بچه‌ها» و مجله‌های دیگری مثل «اطلاعات» و «دختران و پسران» آشنا شدم و حالا دیگر سواد داشتم و می‌توانستم بخوانم. یادم می‌آید کلاس دوم دبستان بودم که «ظهور و سقوط رایش سوم» را خواندم. خب خیلی برایم هیجان‌انگیز بود. از همان زمان تا امروز هم عادت یادداشت‌برداری و خط کشیدن زیر بعضی جمله‌های مهم در من باقی مانده است. پدر من وقتی مُرد، دفترچه‌های فراوانی از یادداشت‌هایش باقی ماند که متأسفانه به درد کسی نخورد. یک جوری می‌نوشت که کسی از آن سر در نمی‌آورد. به‌هر حال من با کتاب و قلم بزرگ شدم و بی‌شک این مسأله در آنچه شما درباره‌اش سؤال پرسیدید تأثیرگذار بوده است. پدرم خیلی علاقه داشت که ما حتماً زبان عربی یاد بگیریم چون اعتقاد داشت مهم است. برای درس‌هایی مثل انگلیسی، عربی و خط، معلم خصوصی داشتم و خیلی متأسفم که زبان عربی را ادامه ندادم. یادم می‌آید اواخر دبستان شروع کردم به خواندن کتاب‌های کمیک انگلیسی مثل «بت من» و «سوپرمن» و «اسپایدرمن» و... مدرسه‌ای که می‌رفتم «جهان تربیت» در خیابان بهار بود و رئیس آن «ابراهیم بنی احمد»، به‌شخصه از بنی احمد تأثیر عمیقی گرفتم. مثلاً جالب است به‌شما بگویم که در این مدرسه به ما اجازه نمی‌دادند کاغذ پاره کنیم و هنوز که هنوز است حیقم می‌آید کاغذ پاره کنم چون همچنان باور دارم خیلی‌ها هستند که حسرت همین کاغذ و قلم را دارند... به هر حال این طوری بزرگ شدم...

بعد از کتاب «پسری روی سکوها» که روایت فوتبال بود به کتابی رسیده‌اید که در آن روایتگر یک دوره خاص تاریخی هستید مربوط به دوران شاه سابق ایران و... سؤال اینجاست: در «تو در قاهره خواهی مرد» چقدر مقوله تاریخ برای شما مهم بوده و چقدر داستان‌نویسی و روایت؟

شما در «پسری روی سکوها» هم می‌توانید تاریخ آن دوره ایران را ببینید. مثلاً وقتی درباره دهه ۴۰ صحبت می‌کنم در حال و هوای تهران آن زمان است. در آن کتاب به شخصیت‌های تاریخی مثل خود شاه هم اشاره‌هایی می‌شود. راستش قدرت‌های سیاسی بزرگ، مثل شاهان، سلاطین و... برای من خیلی جذاب هستند. همان‌طور که گفتم وقتی بچه بودم «ظهور و سقوط رایش سوم» را خواندم که خیلی برایم جذاب بود و بعد «چرچیل» یا «شارل دوگل» را. یادم است یکی از کتاب‌های دیگری که در همان زمان بچگی خواندم کتاب زندگی چرچیل بود. البته این کتاب خیلی از چرچیل قهرمان‌پردازی کرده بود ولی خب به هر حال برایم جذاب بود. بزرگ‌تر که شدم کتاب‌های مختلفی درباره هیتلر خواندم. آدمی که دنیا را به جنگ می‌کشد و آخرش به همراه معشوقه‌اش خودکشی می‌کنند. طبیعتاً این داستان‌ها و تاریخ‌ها درام‌های بسیار